

# سطح انتزاع و پیوند آن با انضمام در سیاست خارجی جرج دبلیو بوش (با تأکید بر آموزه‌های لئو اشتراوس)

عبدالمهدی مستکین\*

## چکیده

برای تامل و تدبیر سنجیده‌تر درباره سیاست خارجی ایالات متحده، درک بتیانهای تئوریک وزیر ساخت‌های معرفتی آن امری اجتناب‌ناپذیر است. از این رو در این مقاله نگارنده می‌کوشد تا با ایجاد پیوند سازنده میان سطح انتزاع (اندیشه) و انضمام (عمل)، سیاست خارجی ایالات متحده در دوران ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش را نقد و بررسی کند. خوانندگان محترم این مقاله با تجزیه و تحلیل مباحث مطرح شده در آن به خوبی می‌توانند تأثیر اندیشه را در ساحت عمل سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا ردیابی کنند و از این رهگذر به نتایج مفیدی دست یابند.

## کلید واژه‌ها

پیوند انتزاع و انضمام در سیاست خارجی آمریکا، لئو اشتراوس، نومحافظه‌کاری، ناسیونالیسم تهاجمی، جنگ دائم، اصل فریب، نظم اشتراوسی، دمکراسی لرزان، جهان‌گرایی، محافظه‌کاری دل‌رحم.

\* پژوهشگر روابط بین‌الملل.

## مقدمه

فلاسفه بواسطه بنیان‌های معرفتی و ذهنی خویش سهمی به سزا در قوام بخشیدن به حوزه‌های پراگماتیستی سیاست ایفاء می‌کنند: به عبارت دیگر ترسیم افق‌های عینی و کاربردی در پهنه سیاست کاملاً متأثر و ملهم از بنیان‌های نظری و تئوریک فیلسوفان و اندیشمندان برجسته است. بدین سان چنانچه به «برینه‌شناسی فلسفی و تئوریک دولتمردان کنونی کاخ سفید پردازیم، بی تردید سرمنشاء رفتارهای یکجانبه‌گرایانه و مطلق‌انگارانه آنها را در آراء و آموزه‌های افلاطون، ماکیاولی، هابز و تروتسکی و نهایتاً لئو اشتراوس می‌توان جستجو کرد. افلاطون فیلسوف بزرگ یونان باستان با تحقیر و بی اعتبار دانستن مفروضات نسبی‌گرایانه، انگاره‌های مطلق را سرمنشاء درک حقیقت و راهی جهت رسیدن به مدینه فاضله می‌داند. ماکیاولی با نگارش کتاب شه‌ریار، به دولتمردان و سیاست‌پیشگان نشان داد که ابواب حفظ و تثبیت قدرت چگونه است و از این رهگذر ملبس و مزین بودن به معیارهای ارزشی چه تأثیرات شگرفی در موفقیت زمامداران به همراه خواهد داشت. اما شاید تأثیرگذارترین فیلسوف در روند تکوین سیاست خارجی آمریکا، لئو اشتراوس باشد. هرچند آثار و آموزه‌های وی بطور مستقیم به حوزه‌های کاربردی مانند سیاست خارجی ارتباطی نداشت لیکن تفسیر و تاویل نظرات وی تأثیرات شگرف بر سیاست خارجی آمریکا در دوران بوش گذاشت. بدین سان در این نوشتار که فراروی خوانندگان فرهیخته است، نگارنده تلاش دارد تا ضمن کالبد شکافی آراء و آموزه‌های سیاسی اشتراوس، پیوند میان سطح انتزاع و انضمام را در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در دوران جرج دبلیو بوش با ابتناء به دیدگاه‌های لئو اشتراوس مورد مذاقه قرار دهد.

## الف. درآمدی نظری بر آراء اشتراوس

لئو اشتراوس از فیلسوفان سیاسی آلمانی - یهودی مهاجر و نیز مورخ اندیشه سیاسی بود که نزدیک به پانزده کتاب و هشتاد مقاله درباره اندیشه سیاسی از زمان سقراط تا عصر نیچه به قلم تحریر درآورده است. اشتراوس مورخ عادی تاریخ اندیشه‌ها نبود، او عادت داشت تاریخ اندیشه را همچون ابزاری برای بیان عقاید خودش به کار گیرد. او در نوشته‌هایش میان عقلانیت باستانی

فلاسفه‌ای همچون افلاطون و ارسطو با تهور بی‌محابانه فیلسوفانی همچون هابز و لاک تمایز می‌نهد. او می‌اندیشید که کاهش این عقلانیت باستانی دلیل «بحران غرب» (عبارتی که تاحدی به بربریت اردوگاههای کار اجباری نازی اشاره دارد) می‌باشد. بنابراین او برآنست که این عقلانیت گم شده را بار دیگر بازیابی کند. او در متون کلاسیک مطالعه می‌کرد و از هواداران پرشور افلاطون و ارسطو به شمار می‌آمد با اینهمه او تفاسیری خلاف معمول از متون کلاسیک به دست می‌داد. اشتراوس در هسن آلمان به دنیا آمد و در دانشگاه‌های ماربورگ و هامبورگ درس خواند که همین اسباب آشنایی او را با هوسرل و هایدگر جوان فراهم کرد. او در ۱۹۳۲ آلمان را ترک کرد و نهایتاً در آمریکا اقامت گزید و توانست از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۶۸ استاد فلسفه سیاسی دانشگاه شیکاگو باقی بماند. اشتراوس شمار قابل توجهی از شاگردان و هواداران را پروراند که آنها توانسته‌اند نقش مهمی در حیات دانشگاهی و سیاسی آمریکا ایفا کنند.

بنابه نظر اشتراوس نکته بنیادینی که متفکران دنیای قدیم را از متفکران مدرن تمایز می‌نهد اهمیت نسبی عقل و یا دین در حیات انسان است. فیلسوفان مدرنی همچون هابز و لاک عقل را برتر می‌انگارند و باور دارند که یک نظم سیاسی می‌تواند در اصول عقلانی خالص و سکولار یافت شود. اما اشتراوس معتقد است که این برنامه لیبرالی ناگزیر منجر به شکست خواهد بود. به نظر او عقل نمی‌تواند حمایتگری بایسته برای حیات سیاسی و اخلاقی باشد. آنچه مورد نیاز است ایمان به خدایی است متعالی که بدکاران را عقوبت کند و خوبان را پاداش بخشد. اشتراوس فکر می‌کند که فیلسوفان باستانی این نکته را به خوبی می‌دانستند حال آنکه متفکران مدرن به طور جدی گرفتار گمراهی هستند که فکر می‌کنند خواسته‌های عقلانی شخصی مبنایی کافی برای حیات اجتماعی است. به عقیده اشتراوس ایمان مدرن به عقلانیت قلب «بحران غرب» می‌باشد. عقل ایمان را ویران کرده است و دروازه برای هجوم بربریت گشوده است. فیلسوفان باستان می‌دانستند که عقل و فلسفه برای «شهر» اثر تخریبی دارد. پس با این حال او می‌گوید به جای اینکه فلاسفه برای جلوگیری از آزار کردن نشان آزاد گذاشته شوند لازم است به خاطر مردم و سعادت جامعه فلسفه امری سری باشد و پنهان نگه داشته شود. در کتاب «شکنجه و هنر نوشتن» (۱۹۵۲) که اثر نمونه مثال زدنی لئو اشتراوس است می‌گوید که فیلسوفان قدیم از خطری که در فعالیت فلسفی آنها مستتر بود آگاهی داشتند. بنابراین آنها نوشته‌های خود را از تمثیل‌ها، معماها، کنایه‌ها و تناقض‌های آگاهانه می‌آکنند تا با این طفره رفتن‌ها اندیشه‌های حقیقی خود را مخفی

بدارند. اشتراوس معتقد است که هر اثر بزرگی محتوی دوگونه آموزه می‌باشد: ظاهرگرایانه و آنچه که برای عموم است و باطن‌گرایانه که پیام شخصی اثر است. اولی تعلیمی سودمند و یا دروغی نجیبانه است که به مصرف اکثریت می‌رسد و دومی حقیقتی خطرناک است که تنها به کار قلیلی از انسانها می‌آید.

کشف اشتراوس درباب وطن‌گرایی او را به این سو کشاند که در زمینه متون کلاسیک تفاسیری غیر معمول ارائه دهد. مثلاً اشتراوس معتقد است که افلاطون دیالوگ‌های خویش را به این منظور می‌نوشت که تفکر حقیقی خویش را پنهان کند. و بر خلاف باور عمومی اشتراوس انکار می‌کند که سقراط سخنگوی افلاطون است. او معتقد است در رساله «جمهور» این نه سقراط بلکه تراسیماخوس است که سخنگوی حقیقی افلاطون است. بنا به نظر افلاطون استدلال‌هایی که سقراط مطرح می‌کند صرفاً نمایانگر آموزه‌های ظاهرگرایانه است. سقراط در استدلال بر این که عدالت منجر به سعادت می‌شود مهارت سو فسطایی مابانه خویش را نشان می‌دهد به این نحو که با توانایی خویش می‌کوشد استدلال ضعیف خویش را بهتر و قوی‌تر جلوه دهد. اشتراوس معتقد است که استدلال سقراط در دفاع از عدالت منجر به توفیق نیست. او فکر می‌کند که افلاطون آنقدر خردمند بوده است که بداند حق با تراسیماخوس است اینکه عدالت کارکرد قدرت است و در عمل عادلانه فرد در خدمت علائق دیگران است و نه خودش. اشتراوس سخن خود را به این گونه خلاصه می‌کند که می‌بایست سقراط تراسیماخوس را به کناری کشد و برایش توضیح دهد که اگر چه حق با اوست ولی این حقیقت چنان خطرناک است که نباید به طور عمومی گفته شود. برای اشتراوس حقیقت یک وسیله تجملی است برای آنهایی که فراسوی اسطوره‌ها و تمثیلهای ضروری یک اجتماع، تشنه واقعیت هستند.

اشتراوس تأکید می‌کند که حقیقت اگر چه تاریک و حتی «چرکین» است با این حال برای فیلسوفان جاذبه‌ای عاشقانه دارد. با این حال به نظر می‌رسد که اگر ما مقدمه‌ای را که نیچه مطرح می‌کند پذیرفتیم باید همچنین نتیجه او را هم بپذیریم اینکه اگر حقیقت تاریک است پس ما باید آن را فرو گذاریم و بر اساس تمثیل‌های بشر ساخت و اسطوره‌هایی که آدمیان برای زندگی خود می‌آفرینند گذران حیات کنیم. قبول کردن مقدمه نیچه و نپذیرفتن نتیجه آن به نظر اشتراوس نخبه‌ای را می‌پروراند که بیش از آنکه خردمند باشد مبتذل و عوام زده است. شورمندی هواداران اشتراوس به علاوه باطن‌گرایی اشتراوس را تبدیل به چهره‌ای تا حدی مناقشه برانگیز ساخته

است. اما یک چیز واضح است. پیروان اشتراوس لیبرالیسم آمریکا را تجسم میراث مدرنیته و خطرهای ملازم با آن می‌بینند و هدفشان این است که ایالات متحده را از چنین مدرنیته‌ای نجات دهند. اشتراوس به آنها آموخته است که این کار امکان‌پذیر است اگر بتوانند گوش قدرتمندان را به خود جلب کنند و از همین روست که حکومت و سیاست عمومی برای آنها جاذبه دارد.

## ب. آموزه‌های سیاسی لئواشتراوس

اغلب اندیشمندان و محققین حوزه روابط و سیاست بین‌الملل لئواشتراوس را معلم الهام‌بخش جریان نومحافظه‌کاری در آمریکا می‌دانند. از منظری دیگر آموزه‌های فلسفی و سیاسی اشتراوس، نقشی به سزا در قوام بخشیدن به بنیان‌های معرفتی و نظری نومحافظه‌کاران دارد. تا جایی که «لنزner» و «کریستول»<sup>۱</sup> معتقدند که آمریکایی‌ها عمیقاً و امدار لئواشتراوس و به ویژه شاگردان وی هستند. حتی جرج دبلیو بوش نیز از پیروان اشتراوس است و ریشه تأکید مکرر وی بر لزوم «تغییر رژیم»<sup>۲</sup> در عراق را باید در نوشته‌های اشتراوس درباره اهمیت رژیم سیاسی باز جست. [۱] در حال حاضر نیز نسلی از پیروان اندیشه‌های اشتراوس در جایگاه‌های مهم و کلیدی ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده حضور برجسته و پررنگ دارند. [۲] بر این اساس به کالبد شکافی و ارزیابی آموزه‌های اشتراوس که تأثیری به سزا در ذائقه فکری و نظری نومحافظه‌کاران دارد خواهیم پرداخت.

### ۱. اعتقاد به اصل فریب<sup>۳</sup>

اشتراوس اعتقاد عمیقی به اصل فریب و پنهانکاری در مسائل مربوط به سیاست داشت. در واقع به رغم تأثیر پذیری وی از آراء افلاطون، او بر خلاف نخبه‌گرایانی مثل افلاطون نگرانی زیادی از شخصیت اخلاقی رهبران سیاسی نداشت. از این منظر آموزه‌های اشتراوس بسیار ملهم از افکار ماکیاوولی است.

«شادیا دراری»<sup>۴</sup> استاد دانشگاه علوم سیاسی کالگاری و نویسنده کتاب «لئواشتراوس و قاعده

1. S. Lenzner, W. Kristol

2. Regime Change

3. Deception

4. Sh.Drury

آمریکایی<sup>۱</sup> می‌گوید: اشتراوس عقیده دارد که «آنهايي که شايسته رهبري هستند، همان‌هايي هستند که به اخلاق اعتقاد ندارند. و فکر می‌کنند تنها یک حق طبیعی وجود دارد و آن حق بالادست برای سلطه بر پائین دست است.» به زعم دراری لازمه این دوگانگی «فریب دائمی» بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان است. به تعبیر دیگر از منظر اشتراوس «فقط آن چیزهایی باید به مردم گفته شود که باید بدانند نه بیشتر».[۳]

اما در ارزیابی اندیشه و آراء لئو اشتراوس نباید این نکته را از نظر دور داشت که نو محافظه کاران با زیرکی خاصی این بعد از اندیشه اشتراوس را که به مخالفت شدیدی با لیبرالیسم و دمکراسی می‌پردازد مخفی می‌نمایند. در واقع آنها با استفاده از اصل فریب و پنهانکاری اشتراوس بر ضد خودش استفاده می‌کنند. آنها بخشی از نظرات اشتراوس را که به مخالفت با آزادی و دمکراسی مربوط می‌شود، سانسور می‌کنند چرا که اشتراوس از این منظر می‌تواند دشمن جامعه آمریکا تلقی شود، آمریکایی که لیبرالیسم و دمکراسی جزء لاینفک زندگی مردم آن تلقی می‌شود. بنابراین تعلق خاطر نو محافظه کاران به اشتراوس درباب محدودیت آزادی و نخبه‌سالاری، به شدت حس می‌شود اما از ابراز آن خودداری می‌کنند چرا که مردم ایالات متحده رویکرد مناسبی نسبت به آن ندارند.

اشتراوس معتقد است تا زمانی که گروه اندک نخبگان بتوانند نبود حقیقت اخلاقی را پنهان نگه دارند، توده‌ها از پس آنها بر نخواهند آمد.[۴]

دراری در کتاب خود تأکید می‌کند که «اگر نبود حقیقت مطلق بر ملا شود، آنها به سرعت به ورطه پوچ‌گرایی و هرج و مرج طلبی می‌غلطند. شاید نمود عینی این اصل را در توجیحات غیر اخلاقی حمله آمریکا به عراق به بهانه وجود سلاح‌های کشتار جمعی بتوان تبیین نمود».[۵]

## ۲. اصل ضدیت با سکولاریسم و تأکید بر قدرت مذهب<sup>۲</sup> و ارزشهای سنتی

اشتراوس مذهب را برای تحمیل قواعد اخلاقی بر توده‌ها کاملاً ضروری می‌داند. زیرا در غیر اینصورت کنترل آنها از دست حکومت خارج خواهد شد. در چنین شرایطی او تأکید می‌کند که

1. Leo Strauss and the American Right

2. power of religion

مذهب تنها برای توده‌هاست. و احتیاجی نیست که حاکمان خود را با آن محدود کنند. چون حقایقی که توسط مذهب بیان می‌شود، «کلاه‌های شرعی» است. اما به زعم وی بهره برداری از انگاره‌های مذهبی موجب تشدید قطعیت و وضوح اخلاقی در برخورد با مسائل مختلف سیاسی و اجتماعی می‌شود که به نظر می‌رسد از این حیث نومحافظه کاران به خوبی از مذهب سوء استفاده می‌کنند اگر چه هیچ کدام از آنها به قول رونالد بیلی تحلیل‌گر نشریه «ریزن»<sup>۱</sup> مؤمنان واقعی نیستند. [۶]

«شادیا دراری» تأکید می‌کند که اشتراوس و شاگردان نومحافظه کارش، جامعه سکولار را بدترین چیز ممکن می‌دانند، چون منجر به فردگرایی، لیبرالیسم و نسبی‌گرایی می‌شود. نسبی‌گرایی که به شدت از سوی اشتراوس تحقیر می‌شود. [۷]

این وضعیت طبیعتاً به مخالفت‌ها بر ضد حکومت دامن می‌زند و توانایی جامعه را برای مقابله با تهدیدهای خارجی کم می‌کند.

بنابراین به خوبی قابل درک است که چرا یهودی سکولاری مانند «ویلیام کریستول»<sup>۲</sup> سردبیر نشریه «ویکلی استاندارد»<sup>۳</sup> و عضو مجله «کامنتری»<sup>۴</sup> با راست مسیحی هم پیمان شد. [۸]

### ۳. اصل ملی‌گرایی ستیزه‌جویانه (ناسیونالیسم تهاجمی)<sup>۵</sup>

اشتراوس نیز مانند هابز اعتقاد داشت که طبیعت تهاجمی انسانها تنها با یک دولت ملی‌گرای قدرتمند مهار می‌شود. او می‌گوید: «انسان ذاتاً شریر است و در نتیجه باید تحت حکومت و سلطه باشد. چنین حکومتی تنها زمانی مستقر می‌شود که مردم با هم متحد باشند و آنها تنها بر علیه مردم دیگر با هم متحد می‌شوند». از این منظر به زعم اشتراوس، یک نظام سیاسی تنها زمانی به ثبات می‌رسد که در مقابل یک تهدید خارجی، متحد و یکدست باشد. این نگاه سراسر ماکیاویلیستی که در کانون اندیشه اشتراوس قرار دارد تأکید دارد که «اگر تهدید خارجی در کار نبود، یک تهدید باید تولید و جعل شود». بنابراین همانگونه که دراری نیز می‌گوید: «جنگ مداوم آن

1. reason

2. William Kristol

3. Weekly Standard

4. Commentary

5. Aggressive Nationalism

چیزی است که طرفداران اشتراوس به آن اعتقاد دارند نه طرح پایدار». بنابراین نومحافظه کاران بعد از به قدرت رسیدن بوش در سال ۲۰۰۱ و حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، ترس دائمی را با جنگ دائمی ممزوج کردند تا از این رهگذر مشروعیت اقدامات سخت افزارانه در عرصه سیاست خارجی را به اثبات برسانند.[۹]

#### ۴. نظم اشتراوسی

تأکید بر تلقی یک جانبه گرایانه در تفکر نومحافظه کاران متأثر از اندیشه نظام جهانی اشتراوس است. در این نظم به تعبیر شادیا دراری، آمریکا شأنی گالیورگونه در برابر جهان لی لی پوتی ها دارد.

«جاناتان سويفت»<sup>۱</sup> در داستان گالیور و لی لی پوتی ها تأکید می کند که وقتی لی لی پوت آتش گرفت، گالیور با انجام قضای حاجت روی شهر از جمله کاخ، لی لی پوت را از فاجعه نجات داد. اما این عمل غیر اخلاقی باعث خشم و ناراحتی لی لی پوتی ها شد.

در واقع در تفکر اشتراوس این عمل نشان دهنده برتری و تنهایی یک رهبر در جامعه و پیشتاز بودن در برابر بقیه دنیا است. هر چند این احتمال وجود دارد که شأن معلم گونه و منجی بخش ایالات متحده به مذاق بسیاری از کشورها خوش نیاید. کما اینکه در جریان حمله نظامی آمریکا به عراق و اشغال نظامی این کشور، که منجر به نقض قواعد حقوق بین الملل و تحقیر سازمان ملل گردید، اکثر کشورهای غربی مانند فرانسه و آلمان به مخالفت جدی یا یک جانبه گرایشی آمریکا پرداختند.

#### ۵. جنگ دائم<sup>۲</sup> و پروژه دشمن سازی

لواشتراوس همانند سایر اندیشمندان واپسگرای سده بیستم مانند کارل اشمیت و هایدگر، بنیاد سیاست را در چهارچوب جدایی میان دوست و دشمن (خودی - غیرخودی) تبیین و تعریف می کرد. اشتراوس معتقد بود که اقتصاد لیبرال، سیاست را نابود می کند. زیرا به گمان آنان، اقتصاد لیبرال متضمن رونق اقتصادی و طرح امنیت است که پیامدی جز رفاه پرستی و تن آسایی و

1. Jonathan Swift

2. Perpetual War



فراموشی فضیلت‌های مدنی ندارد، حال آنکه سیاست، به باور آنان، عرصه پیکار میان گروه‌های دشمن است و هرگاه گروهی گرفتار رفاه پرستی و تن آسایی شود بقایش به خطر می‌افتد. شادیا دراری از منتقدان سر سخت نو محافظه کاران معتقد است که اشتراوس انسانیت انسان را در گروه پذیرش نبرد میان دوست - دشمن می‌پندارد. فقط جنگ دائم است که می‌تواند سد راه پروژه مدرنیته شود که یگانه هدف انسان را صیانت نفس و تأمین رفاه می‌داند. [۱۰]

اشتراوس معتقد بود که نظم سیاسی فقط در حالتی می‌تواند ثبات داشته باشد که تهدید خارجی آن را متحد کرده باشد. وی با تأسی از ماکیاولی می‌گوید:

«اگر هیچ تهدید خارجی وجود نداشته باشد، باید تهدید را ساخته و پرداخته کرد.» [۱۱] به عقیده وی برای بقا همیشه باید جنگید چرا که صلح همواره به انحطاط می‌انجامد از این منظر اشتراوس جنگ دائم را به صلح دائم ترجیح می‌دهد. [۱۲]

با جنگ، زندگی دوباره سرشتی سیاسی پیدا می‌کند و انسانیت انسان زنده می‌شود. معجونی از دین و ناسیونالیسم، اکسیری است که به برکت آن می‌توان از شهروند میانه حال رفاه طلب و تن‌آسای جامعه بورژوازی، ناسیونالیستی ستیزه‌جو و آماده جانفشانی در راه خدا یا میهن ساخت. [۱۳]

در واقع در دوران جنگ سرد پروژه دشمن سازی بواسطه حضور تعارضات ایدئولوژیک میان دو قطب، محیطی پویا به مؤلفه‌های قدرت بخشیده بود لیکن با پایان جنگ سرد این آموزه لئواشتراوس تجسم عینی یافت که دور شدن از جنگ دائم و فقدان دشمن دائم و تأکید بر ویژگی‌های اقتصادی لیبرال، موجبات افول قدرت ایالات متحده را پدید خواهد آورد. در فضای آشفته دهه ۹۰، ایالات متحده به شدت از فقدان رقیبی هم‌آورد رنج می‌برد و همین امر از مهم‌ترین دلایل نو محافظه کاران برای حضور در ساختار قدرت و راه‌اندازی پروژه دشمن سازی بود.

پروژه‌ای که متأثر از این آموزه اشتراوس است که انسان در ذات خود شرور است بنابراین وجود دولتی نیرومند برای مهار کردن شرارت‌های انسان، ضروری است. وجود دولت مستلزم یکپارچگی فقط از راه بسیج بر ضد غیر خودی‌ها به دست می‌آید. بدین ترتیب، حتی وقتی

دشمن خارجی وجود ندارد باید آن را آفرید. [۱۴] همین آموزه را کنت والتز<sup>۱</sup> تئوریسین برجسته تئورئالیسم نیز به شکلی دیگر برای کاربردی کردن قدرت آمریکا عنوان می‌کند که: «اگر بربرها وجود ندارند شما آنها را خلق کنید».

در واقع وجود بربر روحی تازه به کالبد رنجور راهبردها و استراتژی‌های کلان و خرد سیاست خارجی آمریکایی می‌دمد. سیاست خارجی که حیات خود را به شدت مدیون ظهور و بروز بربرها می‌داند چه از نوع روسی آن در خلال جنگ سرد و چه از نوع مسلمان آن پس از حوادث یازدهم سپتامبر.

۱۱ سپتامبر بدون تردید فضای مجازی لازم را در اختیار نومحافظه کاران قرار داد تا با تأکید بر آموزه‌های اشتراوس، بر بنیان مبارزه با تروریسم، محیط رقابتی و خصمانه جدیدی را در ساختار نظام بین‌الملل به راه اندازد و از این رهگذر منافع کلان ایالات متحده را تأمین و سیادت بلامنازع خود را بر جهان تحمیل کنند.

#### ۶. تحقیر نسبیت‌گرایی و تقسیم ارزش‌ها به خیر و شر

به نظر اشتراوس، با اعتقاد به نسبی‌گرایی، که جوهر مدرنیته و علم و فلسفه مدرن است، دیگر به هیچ روی نمی‌توان از عدالت و عقلانیت در جامعه انسانی سخن گفت. انسان امروز با فاصله گرفتن از مطلق به ورطه نیهیلیسم و نسبی‌گرایی افکنده می‌شود. اندیشه‌های اشتراوس که تحت تأثیر افلاطون قرار دارد نسبیت‌گرایی را تحقیر و تقسیم ارزش‌ها را به خیر و شر ارجح می‌نهد. وی با اندیشه‌های دوره روشنگری در اروپا سر سازگاری نداشت و محصول دموکراسی لرزان آن را در ظهور حکومت استبدادی استالین می‌دانست. [۱۶] به عقیده اشتراوس، رژیم‌های سیاسی به نیک و بد، خیر و شر تقسیم می‌شوند و نمی‌توان و نباید بر بنیاد توضیح و تبیین تاریخ و تفاوت‌های فرهنگی نسبت ارزش‌ها و هنجارها بر تبهکاری رژیم‌های جبار چشم فرو بست. به عقیده نومحافظه‌کاران نیز طبیعت رژیم‌های سیاسی بسیار مهم‌تر از نهادها و عهدنامه‌ها بین‌المللی است. خطرناکترین رژیم‌ها آنهایی هستند که با رهیافت آمریکا به دموکراسی همداستان نیستند و تغییر این رژیم‌ها و رواج ارزش‌های دموکراتیک در آنها راه تأمین امنیت ایالات متحده و

1. Kenneth Waltz

صلح جهانی است. [۱۷] در همین راستا به خوبی می‌توان رگه‌های اندیشه اشتراوس را در جملات و عبارت جرج دبلیو بوش مبنی بر دولت‌ها و کشورهای شرور (محور شرارت)<sup>۱</sup> که ارزش‌های آمریکایی را به چالش کشیده‌اند [۱۸] جستجو کرد.<sup>۲</sup>

## ۷. دموکراسی لرزان و شکننده فاقد کارایی است

تجربه شخصی اشتراوس در دوران زوال جمهوری وایمار (۱۹۱۹-۱۹۳۳) و ضربات سهمگین نازیسم و کمونیسم بر پیکره آن، وی را به این مسئله معطوف کرد که دموکراسی غربی ضعیف کارایی ندارد، و به کارگیری زور برای بقای آن ضروری است. به زعم وی کوتاه آمدن در برابر رژیم‌های شرور و جبار به تضعیف و عدم کارایی دموکراسی می‌انجامد. اشتراوس، چرچیل را که از دید وی نماد دولتمرد قوی اراده بود سخت می‌ستود. [۱۹]

وی معتقد بود که اگر قرار است دموکراسی‌های غربی قوی و پایدار بمانند، باید این دموکراسی را به تمام دنیا گسترش داد. ایالات متحده آمریکا از نظرگاه وی از سایر دموکراسی‌های غربی با ثبات‌تر و دست کم معیشت از دیگر رژیم‌های غربی کمتر است.

از همین رو نومحافظه‌کاران با الهام از این آموزه اشتراوس در صدد تحمیل دموکراسی آمریکایی مبنی بر ارزش‌های آمریکای در جهان هستند. در واقع رویداد ۱۱ سپتامبر ضرورت دفاع از دموکراسی آمریکایی را بیش از پیش نمایان ساخت. [۲۰]

## ۸. مریدان نومحافظه‌کار مکتب اشتراوس

تأثیر تفکرات لئو اشتراوس بر جریان نومحافظه‌کاری به حدی است که روزنامه نیویورک تایمز در مقاله (۴ مه ۲۰۰۳) این گروه را لئو - محافظه‌کار<sup>۳</sup> (Leo-Cons) نامید. حضور نسلی از

### 1. Axis of Evil

۲. ناگفته نماند که در دوران ریگان نیز، اتحاد جماهیر شوروی با عنوان «امپراطوری شیطان» Evil Empire لقب گرفته بود. در واقع تلقی خیر و شر که در لسان ریگان و بوش پسر نهفته است ریشه در ادبیات ایدئولوژیک آنان دارد. از این منظر دولت و ملت آمریکا همواره خیر مطلق و دشمنان آنها شر مطلق هستند. رگه‌های این اندیشه به خوبی در آموزه‌های اشتراوس مشاهده می‌شود.

### 3. Leo Conservative

پیروان و مریدان اندیشه‌های اشتراوس در مراکز استراتژیک تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده انکارناپذیر است. «پل ولفوویتز»<sup>۱</sup> معاون سابق وزیر دفاع ایالات متحده که از شاخص‌ترین چهره‌های نومحافظه کار است، حلقه رابطه این گروه با اندیشه‌های لئواشتراوس محسوب می‌شود. گذشته از پل ولفوویتس که شاگرد «آلن بلوم»<sup>۲</sup> (۱۹۳۰-۱۹۹۲)، پرنفوذترین مرید اشتراوس و جانشین او در دانشگاه شیکاگو در دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۸۰ بوده است، از دیگر اشتراوس‌گرایانی که اهرم‌های قدرت را در ایالات متحده در دست دارند می‌توان از شخصیت‌های زیر نام برد: «ریچارد پل»<sup>۳</sup> سرپرست پیشین دفتر سیاست‌گذاری دفاع ملی، «استفن کامبن»<sup>۴</sup> مسئول امور اطلاعاتی، «الیوت آبرامز»<sup>۵</sup> مسئول خاورمیانه در شورای امنیت ملی آمریکا، «ایروننگ کریستول»<sup>۶</sup> (معروف به پدر نومحافظه کاری)، ویلیام کریستول سردبیر ویکلی استاندارد، «آدام شالسکی»<sup>۷</sup> سرپرست دفتر عملیات ویژه عراق که وظیفه عمده‌اش، بستر سازی و تشویش افکار عمومی جهت پذیرش حمله عراق بود. شالسکی<sup>۸</sup> به شدت تحت تأثیر این آموزه اشتراوس است که کاربرد خدعه و نیرنگ در عرصه اطلاعات کاملاً ضروری است. [۲۱]

### ج. تأثیر اندیشه‌های اشتراوس بر چارچوب فکری نومحافظه کاران

پس از ارزیابی آموزه‌های لئواشتراوس، به کالبد شکافی بسترهای نظری و اندیشه‌ای نومحافظه کاران می‌پردازیم. در این بررسی به خوبی مشاهده خواهد شد که آموزه‌های اشتراوس از چه جایگاه رفیعی در نگرش شخصیت‌ها و دولتمردان آمریکایی به مقوله سیاست خارجی، برخوردار است. [۲۲]

1. Paul Wolfowitz
3. Richard Perle
5. Eliot Abramz
7. Adam Shalesky

2. Alen Blum
4. Estephan Kamban
6. Irving Kristol

۸. نباید فراموش کرد که پل ولفوویتز و آدام شالسکی تز دکتری خود در سال ۱۹۷۲ زیر نظر اشتراوس در دانشگاه شیکاگو دفاع کردند.

### ۱. پیوند عمیق مذهب و گرایش‌های مذهبی با قدرت سیاسی

نومحافظه‌کاران معتقدند که مذهب در شکل پویای آن می‌بایستی از اولویت فراوان در قوام دهی به وفاق اجتماعی برخوردار گردد. مذهب بالاترین ارزش را از نقطه نظر قابلیت‌های سازماندهی و بسیج آن برخوردار است. و بدین روی به عنوان یک ایده می‌بایستی برای حل معضلات اجتماعی و ضرورت همسویی بین رهبران و مردم به شکلی بهینه مورد استفاده قرار بگیرد. در واقع این اصل نومحافظه‌کاری ریشه در آراء ماکیاوولی و سپس اشتراوس دارد. [۲۳] ماکیاوولی در کتاب شهریار خود تأکید می‌کند که «لازم است یک فرمانروا به ظاهر خود را مزین به دینداری کند تا عوام فریفته آن گردند.» [۲۴]

اشتراوس نیز در همین راستا معتقد است که مذهب برای تحمیل قواعد اخلاقی بر توده‌ها کاملاً ضروری است زیرا در غیر این صورت کنترل آنها از دست حکومت خارج خواهد شد. وی تأکید می‌کند که مذهب تنها برای توده‌هاست و احتیاجی نیست که حاکمان خود را به آن محدود کنند. [۲۵] به زعم اشتراوس انگاره‌های مذهبی موجب تشدید قطعیت و وضوح اخلاقی در برخورد با مسائل مختلف سیاسی و اجتماعی می‌شود.

از این منظر نومحافظه‌کاران به خوبی این نکته را دریافته‌اند که جامعه آمریکا یک جامعه مذهبی است.<sup>۱</sup> پیوریتن‌ها که اولین نسل مهاجران به خاک آمریکا در قرن ۱۷ بودند پس از ورود به این سرزمین خود را مردم برگزیده خداوند و مروج یک بشارت جدید ملی معرفی کردند. [۲۶] «جان وینتروپ»<sup>۲</sup> به عنوان رهبر پیوریتن‌ها پس از مهاجرت به آمریکا در سال ۱۶۳۰ اعلام کرد که وظیفه ما در آمریکا به عنوان یک اجتماع، ایجاد «شهری بر فراز تپه» است ما باید به دنیا نشان دهیم که بندگان برگزیده خداوند هستیم. [۲۷]

«رالف والد‌مرسون»<sup>۳</sup> راهب و نویسنده آمریکایی، ایالات متحده را آخرین کوشش آسمانی از طرف نژاد بشر معرفی کرد. [۲۸]

۱. ایروینگ کریستول (Irving Kristol) که معروف به پدر محافظه‌کاری است در این خصوص می‌گوید: «تنها محاسبات محض اقتصادی کافی نیست؛ انسان به اسطوره نیز نیاز دارد. یکی از این اسطوره‌ها مذهب می‌باشد.» که بنا به درک کریستول برای معنا بخشیدن به زندگی انسان‌ها لازم و ضروری است. «اسطوره دیگر ملیت است.»

2. John Winthrop

3. Ralf Waldmerson

شاید نقش مذهب رادر حیات سیاسی ایالات متحده زمانی بهتر بتوان درک کرد که بدانیم از آغاز استقلال کشور حدود ۲۵۰۰ گرایش مذهبی در کنار یکدیگر به شکل دادن به روندها و تعاملات اشتغال داشتند.

نومحافظه کاران در واقع با تأسی از آموزه‌های اشتراوس از این خصیصه ملت آمریکا بهره برداری می‌کنند. به قدرت رسیدن بوش، بیش از هر چیز عمل کردن به نصایح نومحافظه کاران و ارائه ژست مذهبی و هدایت آراء گروه‌های انجیلی موسوم به «راست مسیحی» بوده است.<sup>۱</sup>

«راست مسیحی» که پیوندی عمیق با «صهیونیسم مسیحی» دارد به رهبری کشیش «رابرستون» و «جری فالول» رهبر اکثریت اخلاقی بیش از ۵۰ میلیون هوادار در ایالات متحده دارد که بدون تردید نقشی اساسی را در به قدرت رسیدن بوش داشته‌اند. [۲۹]

لسان مذهبی بوش در دوران مبارزات انتخاباتی سبب شد تا حتی وی شعار انتخاباتی خود را براساس نظر نومحافظه کارانی چون «ویلیام کریستول» و «رابرت کنگان»<sup>۲</sup> تحت عنوان «محافظه کاری دل رحم» یا «سیادت خیرخواهانه»<sup>۳</sup> انتخاب کند.

وی در طول انتخابات با محور قرار دادن آموزه‌های اشتراوس، بارها برای مردم توضیح داد که «مسیح قلب مرا متحول ساخت و هر زمان شما قلب و زندگی خود را به مسیح بدهید، او زندگی شما را عوض می‌کند و این تغییر آن چیزی است که برای من اتفاق افتاد. [۳۰]

## ۲. جهان‌گرایی و نهادینه کردن ارزش‌های آمریکایی

به باور محافظه کاران جدید جهان‌گرایی و تلاش برای نهادینه کردن ارزش‌های آمریکایی یک فضیلت است. محافظه کاران این را وظیفه اخلاقی و تعهد اجتماعی آمریکا می‌دانند که می‌بایستی در سرتاسر جهان حضور گسترده و همه گیر داشته باشند. به زعم آنان انزواگرایی در هر شکل آن مذموم و نکوهیده است و آمریکا تنها از طریق به عهده گرفتن مسؤولیت جهانی و بین‌المللی می‌تواند تسهیل‌گر اشاعه آزادی‌ها و ارزش‌های آمریکایی از قبیل سرمایه‌داری گردد. از نظر نومحافظه کاران، آمریکا شهری درخشان است که باید جهان را به سمت نور هدایت کند و

1. Christian Right

2. Robert Kagan

3. Hegemonie Bienveillante

علاوه بر حقانیت ارزشی، توان لازم برای بهسازی جهان را دارد. [۳۱] نومحافظه کاران در واقع نوعی حقانیت را برای جهان گرایی و نگرش یکجانبه بر دوش خویش احساس می‌کنند.<sup>۱</sup>

### ۳. پافشاری مداوم بر ضرورت یک دشمن خارجی

یکی از میراث‌های با ارزش و ماندگار لئو اشتراوس برای محافظه کاران، تحمیل فضای رعب آلود از وجود یک دشمن خارجی است. در واقع بهره‌گیری از ایدئولوژی هراس هم محیط رقابتی را برای ایالات متحده پویا می‌کند و هم مشروعیت حضور نومحافظه کاران را بر سریر قدرت در آمریکا تضمین می‌نماید. وجود دشمن خارجی افکار عمومی را در ایالات متحده همسو با منویات دولتمردان کاخ سفید می‌کند و بر بنیان همین اصل، سیاست خارجی آمریکا به رهبری نومحافظه کاران هدفمند و از بروز آشفتگی و ابهام راهبردی مصون نگه داشته خواهد شد. [۳۲]

### ۴. نگرش میلیتاریستی جهت حذف رژیم استبدادی

محافظه کاران نو با تأثیر پذیری فراوان از کتاب «در باب استبداد»<sup>۲</sup> اشتراوس تصمیم دارند تمامی نظام‌های استبدادی دنیا را به زیر بکشند. اشتراوس در این کتاب با تقبیح دموکراسی‌های سهل‌انگار می‌گوید: «برای غلبه و پیروزی بر استبداد باید قدرت نظامی داشت و آزادی‌های شخصی زیادی را قربانی کرد. وی معتقد است که ایالات متحده مظهر قدرت، اخلاق و تمدن است، مخالفان آمریکا از نظر او مثل (اروپایی‌ها) یا گول خورده‌اند یا تجاوزگرانی خطرناک هستند، بر همین اساس یکی از محورهای اساسی در اندیشه نومحافظه کاری ضعف دیپلماسی و تأکید بر نگرش میلیتاریستی است. بر بنیان چنین تفکری بقا نیازمند غلبه نظامی بر تهدیدات گوناگون است. [۳۳]

۱. برخلاف نظر نومحافظه کاران، محافظه کاران انزواگرا در دوران پس از جنگ جهانی اول به شدت به این نگرش (جهان‌گرایی) مخالف بودند. کوینسی رایت رهبر محافظه کاران انزواگرا در همین رابطه می‌گوید: «نیازی نیست برای شکار هیولاها به خارج از مرزهای آمریکا بروند».

جالب‌تر اینکه دونالد رامسفلد وزیر دفاع کنونی آمریکا و رهبر بازهای پنتاگون می‌گوید: «شکار سوسمارهای تروریست در عراق کفایت نمی‌کند بلکه باید کل مرداب خاورمیانه را خشکاند.»

نومحافظه‌کاران جایگاهی ممتاز برای استفاده از قدرت نظامی به روشی پیشگیرانه<sup>۱</sup> برای مقابله با حملاتی که ممکن است در آینده علیه آمریکا رخ دهد، در نظر گرفته‌اند. از این منظر نیت‌های مخالفان آمریکا که عمدتاً رژیم‌های مستبد و خودکامه هستند باید قبل از عملی شدن و ضربه زدن به آمریکا در هم کوبیده شود. [۳۴]

### ۵. قدرت لازمه تحمیل دموکراسی

نومحافظه‌کاران معتقدند که دموکراسی در بطن قدرت نظامی امکان تداوم می‌یابد. دموکراسی هر چند ضرورتاً و طبیعتاً مطلوب است اما به جهت نیاز به فضای باز برای قوام آن، این فرصت ایجاد می‌شود که نیروهای ضد دموکراتیک با استفاده از ابزار خفقان و یا تهییج احساسات مردم آن را به جهت ماهیت غیر سرکوبگرانه به راحتی در هم فرو ریزند.<sup>۲</sup> بنابراین لازم است که طرفداران دموکراسی و کشورهای حامی مفاهیم دموکراتیک از بالاترین میزان قدرت در رابطه با کشورهای دیگر برخوردار باشند تا فرصت برای نیروهای دموکراتیک ستیز در جهت تخریب خصلت‌های دموکراتیک ایجاد نگردد. [۳۵]

### ۶. انتقاد شدید از عملکرد لیبرال‌ها و دولت کلینتون

یکی از محورهای اساسی در مختصات فکری و نظری نومحافظه‌کاران که باز ریشه در آراء اشتراوس دارد، انتقاد و حمله شدید به لیبرال‌هاست.<sup>۳</sup> نومحافظه‌کاران، لیبرال‌ها را مسؤول

#### 1. Preemptive Attack

۲. «جان لوئیز گدیس» (John Lewis)، مورخ نام آور جنگ سرد از دانشگاه بیل اظهار امیدواری می‌کند که بوش به مأموریت ویلسون برای گسترش آزادی و ایمن ساختن جهان ادامه می‌دهد وی می‌گوید: «هم اکنون دلیل قوی و قانع‌کننده‌ای وجود دارد تا هدف آرمانگرایانه و درو ویلسون که هشت دهه پیش آغاز شده تکمیل شود: جهان باید برای دموکراسی امن باشد، زیرا در غیر این صورت دموکراسی در چنین جهانی امنیت نخواهد داشت. ۳. به عقیده اشتراوس اقتصاد لیبرال، سیاست را نابود می‌کند چون متضمن رونق اقتصادی و صلح و امنیت است که پیامدی جز رفاه پرستی و تن‌آسایی و فراموشی فضیلت‌های مدنی ندارد. حال آنکه سیاست، به باور آنان، عرصه پیکار میان گروه‌های دشمن است و هرگاه گروهی گرفتار رفاه پرستی و تن‌آسایی شود بقایش به خطر می‌افتد که به زعم نومحافظه‌کاران این وضعیت در دوران کلینتون به خوبی مشهود است.



اصلی نابسامانی‌هایی می‌دانند که برای آمریکا در داخل و خارج به وجود آمده است. سهل‌انگاری و مسامحه نسبت به قدرت آمریکا، توجه بیش از حد به روش‌های چند جانبه‌گرایانه، بهادادن به اتحادها و ائتلاف‌هایی که برتری آمریکا را بر نمی‌تابند و وسواس به خرج دادن در طرح منافع آمریکا، از جمله مواردی است که محافظه‌کاران در ادبیات خود لیبرال‌ها را مورد حمله قرار می‌دهند. نومحافظه‌کاران برای برون رفت از این وضعیت تأکید بر روش‌های یک‌جانبه را عمیقاً توصیه می‌کنند تا از این رهگذر ابهت و صلابت ایالات متحده برای کسب منافع حفظ شود. [۳۶]

اما نوک پیکان حملات نومحافظه‌کاران به رهبری جرج دبلیو بوش در عرصه سیاست خارجی متوجه عملکرد دوران ریاست جمهوری کلینتون<sup>۱</sup> می‌باشد. تا جایی که برخی از پژوهدشگران و تحلیل‌گران آمریکایی ادعا کردند که، گروه بوش دچار عارضه A.B.C (Anything But Clinton) شده است که به معنی نفی همه سیاست‌های کلینتون است. از دید بوش، دولت کلینتون هیچ یک از مشکلات اساسی پیش روی آمریکا، مانند بحران خاورمیانه، بحران تسلیحات هسته‌ای کره شمالی، ماجراجویی عراق و تندروی‌های ایران و از همه مهمتر مسئله تروریسم بین‌المللی را حل نکرده، بلکه به علت مدارای بیش از اندازه، فرصت‌های طلایی برای گروه مقابل پدید آورده است. [۳۷]

## فرجام سخن:

«دریدا» فیلسوف ساختار شکن در جمله‌ای تامل برانگیز ادعا می‌کند «در ایالات متحده ساخت تئوری و عمل بسیار به یکدیگر نزدیک است به دیگر سخن وی معتقد است که در آمریکا یک تئوری به سرعت به ورطه عمل می‌گراید». از این منظر به خوبی می‌توان ادعا نمود که ایالات متحده به رغم حیات سیاسی نه چندان طولانی ۲۲۰ ساله خود سهمی به سزادر قوام

۱. تحقیق‌آمیزترین انتقادات و حملات از سوی کوندا لیزا رایس مشاور امنیت ملی پیشین و وزیر خارجه کنونی بوش بر ضد کلینتون صورت گرفت. وی دوران ۸ ساله ریاست جمهوری کلینتون را به «مگس‌پرانی بیهوده دموکراتها» تشبیه کرده است. رایس اظهار می‌دارد که دوران کلینتون بستر مناسب را جهت وقوع حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر پدید آورد. به عقیده وی گستاخی تروریستها ناشی از توصیه‌های اخلاقی و رُستهای دلسوزانه و بشر دوستانه کلینتون بوده است.

بخشیدن به نظریات و پارادایم‌های غالب در حوزه روابط بین‌الملل و به تبع آن مولفه‌ها و الگوهای سیاست خارجی پویا داشته است.

سیر تطور تاریخی در حوزه روابط بین‌الملل نیز بیانگر این مسأله مهم است که رشته نوپای روابط بین‌الملل که از آغاز قرن بیستم با مناظرات مهمی مثل ایدئالیسم، رئالیسم، لیبرالیسم و نئولیبرالیسم و نئورئالیسم... همراه بوده همگی در وهله اول متأثر از بنیانهای فکری و نظری اندیشمندان و فیلسوفان غرب بوده و دوم در برگیرنده اولویت‌های شکل دهنده به ماهیت سیاست خارجی آمریکا است.

نکته حائز اهمیت در فرآیند شکل‌گیری و قوام ماهیت روابط بین‌الملل این است که، جریان‌ات و نحله‌های فکری به خودی خود فاقد اهمیت و ویژگی هستند. آن چه که به آنها برجستگی می‌دهد ملموس ساختن روند جایگزین شدن نگرش‌ها، ساختارها و عملکردهای برخاسته از نظم در حال زوال، قالب‌های فکری، چارچوب‌های متحول شده و سیاست‌هایی است که بازتاب نظم نوین در حال شکل‌گیری است. در بطن این فرایند، کشوری تعیین کننده ماهیت و جهت‌گیری نظم نوین است که دارای قدرت، به مفهوم کنترل بر تفکر و فعالیت دیگر افراد است.

با این اوصاف به راحتی می‌توان درک کرد که چرا ایالات متحده در اوایل قرن بیستم با محور قرار دادن آموزه‌های کانت، لاک و روسو سخن از آرمانگرایی و ایدئالیسم می‌کند، در میانه قرن بیستم با تأکید بر نظریات ماکیاوولی و هابز سخن از الگوهای سخت‌افزاری قدرت و تأکید بر رئالیسم و در دهه‌های منتهی به قرن ۲۱ پارادایم‌هایی نظیر، نئورئالیسم، نئولیبرالیسم و نهایتاً با ابتناء به آموزه‌های سیاسی لئو اشتراوس نو محافظه‌کاری را حیات می‌بخشد. بی تردید تیلور چنین نظریاتی در دامنه سیاست خارجی آمریکا نقشی ملموس و غیر قابل انکار دارد.

## یادداشت‌ها

1. S. Lenzner, W.Kristol, "What Was Leo Strauss up to?", in Public Interest, No. 153, autumn, 2003.
  2. PH. roger, "Leo Strauss, Le philosophe et Les Faucons" in critique, No. 682, Mars 2004, pp. 101-102.
  3. Sh. Drury. Leo Strauss and the American Right, New York, St. Martins Press, 1000, 250 pages.
  4. Dr.Postal, Sh. Drury, "Noble Lies and Perpetual War, Leo Strauss the "Neo-Cons and Iraq".  
In WWW.Open democracy. nat (article 3-77-1542), pp.1-6.
  5. Jim Lop. "Leo Strauss Philosophy of Deception" Alternet. Posted May. 19,2003 pp.1-4.
- همچنین ر.ک:
- [http| // www. Alternet. Org/story/15935](http://www.Alternet.Org/story/15935)
6. Idid.
  7. Shadia B.Drury. Leo Strauss and American Right. Ibid. 152.
  8. Willian Pfaff (International Herald Tribune). "The Long Reach of Leo Strauss" May, 15, 2003.
  9. Jim Lob. "Philosophy of Deception". Ibid.
  10. Julie. Kosterlitz, "The Neo Conservative Moment" National Journal, Vol.3505, 11/2003 P.12.
  11. Jim Lop. "Philosophy of Deception". Ibid.
  12. Rozen, Laura, "Contract," Washington Monthly" Vol.35Oct.2003. p.11.
  13. Tom Barry, "a Philsophy of Intelligence Strategy". Right Web Analysis, February 12, 2004.

14. Roaen, Laura, "Contract," Washington Monthly, p.13.

۱۵. جان ایکنبری، برجسته، ترجمه عظیم فضلی پور، (ابرار معاصر، تهران، ۱۳۸۲)، صص ۵۸-۱۰۶.

16. The Long Reach of Leo Straus/By Willian Pfaff (Ikternational Herald Trabune) My. 15, 2003.

برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: مقاله اینجانب در همشهری؛ سال اول، ش ۲،

(آذر ماه ۸۲) ص ۱۲ با عنوان «بدجنس‌ترین شاگردان لئو اشتراوس» و یا به مقاله تحت عنوان «لئو اشتراوس و فلسفه او» در روزنامه ایران، تاریخ ۸۲/۸/۹ مراجعه کنید.

17. Philosophers and Kings "For the Economist Print Edition. June 19th 2003.

جهت مطالعه بیشتر به سایت زیر مراجعه شود.

- <http://www.economist.com/peoplay/display story. cfm>.

18. Jim Lob and Tom Barry, "U.S. Middle East" | "Enough" April 5,2002.P.7.

- [http| //www.Fpif.org/commentary/2002/0204 PNAC body.html](http://www.Fpif.org/commentary/2002/0204 PNAC body.html)

19. "Philosopher and King" Ibid.

20. Bir the Hansen and Ber the Heurlin. The New World Order Contrasting Theories (First Published in the United States of America by st. Martins Press, LLc 2000.p.52).

21. J. Atlas, "Leo-Cons| A Classicists Legacy| The New Empire Builders" in the New YorK Times. 4/05/2003, Section4,

22. Wiliam Pfaff(International Herald Tribune) May, 15, 2003, pp.1-3.

و یا به سایت زیر مراجعه شود:

- [http| //disinfopedia. oro/wiki/phtm\(I title= leo-strauss influence-on us Foreign policy](http| //disinfopedia. oro/wiki/phtm(I title= leo-strauss influence-on us Foreign policy).

23. Jim Lob. "Leo strauss philosophy of Deception" Alternet. Posted My 19. 2003.

۲۴. ابوالقاسم طاهری، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب، ج ۲، (تهران، نشر قومس، ۱۳۸۰) ص ۱۸۳.

25. Tony Papert "the secret kingdom" April 18, 2003 pp.1-3.

و یا به سایت زیر مراجعه شود:

- <http| //www.lareuchepub. com>

/pr/sit-packages/2003/Lro Strauss/3015 secret-kingdom.ap.html

۲۶. حسین دهشیار، سیاست خارجی آمریکا در آسیا. (تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲)، ص ص ۹۶-۹۷.
۲۷. همان، ص ۹۸.
۲۸. عبدالمهدی مستکین، «رئیس‌انسان نومحافظه‌کاران» همشهری دیپلماتیک، سال دوم، ش ۱۵، (تیرماه ۱۳۸۳)، ص ۳.
۲۹. همان مقاله، همان صفحه.

- جهت مطالعه بیشتر رجوع کنید به مطلبی تحت عنوان Neo con 101 در آدرس ذیل:

- <http://www.csmenitor.com/specials/neocon/index.html>

- و یا به؛ آری شیفت. «رسالت مردان سفید (محافظه‌کاران نوین)»، ترجمه سعید سلطانپور. پنجشنبه

۲۱ فروردین ۱۳۸۲ به نشانی زیر:

<http://www.Iranemrouz.de/archiv/world/1381>

30. Myron Magnet, "What is Compassionate Conservatism?" The Wall STREET Journal. February 5, 1999. pp.1-2.

- جهت مطالعه بیشتر رجوع کنید به کتاب ماروین اولسکی با عنوان زیر:

- Compassionate Conservatism| What it is. What it does, and How it can transform America,

- و یا مقاله استفان گلد اسمیت با عنوان زیر رجوع شود:

- Exactly what is "Compassionate Conservatism"? November 2000

- گلداسمیت در حال حاضر مشاور سیاست داخلی جرج دبلیو بوش است.

- جهت اطلاعات بیشتر به سایتهای اینترنتی زیر مراجعه شود.

- <http://www.hooverdigest.org/004/goldsmit/html>

- <http://compassionate.Conservative.com/>

31. Rhodes Edward| THE Imperial logic of Bush's Liberal Agenda, Survival, vol. 43, 2003.

32. Rozen, Laura, "Contract" Washington Monthly, vol.35. Oct.2003. pp. 11-12.

۳۳. لیدمان. سون اریک، تاریخ عقاید سیاسی؛ از افلاطون تا هابرماس، ترجمه سعید مقدم (تهران، اختران،

34. Joshua Muravchik, "Bush Manifesto," Commentary, December 2002, p.24.
35. Joshua Muravchik, Op.cit., p.29.
36. Reauel Mare Gerecht, "While Clinton Slept, How Osama and Saffam Got Away Withit "Weekly Standard, feb.10.2003 pp.1-3.

۳۷. مجید بزرگمهری، «سیاست خارجی آمریکا به رهبری نومحافظه کاران»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی (سال هجدهم، ش ۷-۸ فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳) ص ۴۷.

همچنین جهت بررسی نسبتاً جامع تر در خصوص عارضه (نفی همه) مراجعه سیاست‌های کلینتون موسوم به A.B.C شود به سایت‌های اینترنتی زیر:

- [http| //engforum.prauda.ru/show thread. Php3](http://engforum.prauda.ru/show_thread.Php3)

\_ [http| //www.americaheld hostile.com](http://www.americaheldhostile.com)

\_ [http| //www.Keepmedia.com/register](http://www.Keepmedia.com/register)

یا به مقالات زیر مراجعه شود:

- David Jenkins, "Let's Really Roll"! May 19/2002 September 11 Attacks| "What did Dush Know?" By Rupert Corwell in Washington. pp.1-3

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی